



۲	مقدمه
۲	فرع هفتم
۳	مختار استاد
۳	نسبیت بحث
۴	استصحاب
۴	جمع بندی
۴	فرع هشتم
۵	مختار استاد
۵	جمع بندی
۶	فرع نهم
۶	مختار استاد
۶	فرع دهم
۷	مختار استاد
۷	نسبت غش و کذب

مقدمه

گفتیم ملاک در صدق حرمت غش این است که مشتری و طرفی که عیب از او مخفی می‌شود جاهل باشد؛ اما اگر عالم باشد غش صادق نیست یا اگر غش صادق باشد ادله انصراف دارد و حرمتی در آنجا نیست ولو طرف به ظاهر شکل را به نحوی درست می‌کند که گویا عیبی نیست. پس در صورتی که این فروشنده و کسی که در مقام اخفاء برآمده بداند که او عالم به قصه است مانعی ندارد ولو اینکه ظاهر را طور دیگری نشان می‌دهد ولی چون عالم است مانعی ندارد. البته اگر نداند که عالم است و فکر کند که جاهل است ولی در واقع عالم است تجری کرده است. به هر حال در جایی که طرف آگاه به عیب و نقص موجود در این امر است، ظاهر را درست کردن و بدون عیب نشان دادن اشکال ندارد برای اینکه طرف آگاه است.

فرع هفتم

آیا در اینجا ملاک جهل شخصی است یا جهل نوعی؟ توضیح این مسئله این است که گاهی عیبی که اخفا می‌شود غالباً در عرف ظاهر است و معمولاً می‌فهمند و چیزی مخفی و مجهول نیست اما نزد شخصی که طرف معامله قرار دارد مجهول است ولو اینکه دیگران به سهولت می‌فهمند که معیوب است ولی این به خاطر کودن بودن یا غفلت توجه ندارد. او جاهل است ولی این عیب ما یجهل نوعاً و عرفاً نیست بلکه یجهل مشتری شخصاً است. اینکه کسی یک جعبه پرتقال یا کیوی برمی‌دارد معمولاً همه می‌دانند رویش بهتر از پایینش است. این الان متداول است و همه می‌فهمند ولی این شخص به دلایلی نمی‌داند و واقعاً فکر می‌کند که همه‌اش این طور است. یا بر عکس جایی که شخصی به خاطر زکاوتش خیلی از چیزها را می‌فهمد ولی عرف آنها را نمی‌فهمد. مثلاً در این معامله‌ای که انجام شده است غالب و متوسط مردم متوجه این عیب در این مسئله نمی‌شوند ولی او به خاطر اینکه کارش این است و یا آدم تیزی است با یک نگاه عیب را در می‌آورد ولی معمولاً مردم این را نمی‌فهمند. بین جهل ما یجهل شخصاً و ما یجهل نوعاً عموم و خصوص من وجه است. گاهی عیبی را مخفی می‌کند و امر معیوب را خوب وانمود می‌کند در حالیکه این واقعیت مجهول است هم برای این شخص و هم غالب مردم نمی‌فهمند. مثلاً یک لیوان آب در شیر ریخته است که نه مردم می‌فهمند و نه او می‌فهمد. اینجا ماده اجتماع است و جهل شخصی و نوعی. گاهی ایندو از هم جدا می‌شوند ولی غالب مردم می‌فهمند یا اینکه او می‌فهمد و غالب مردم نمی‌فهمند آنوقت سؤال این است که صدق غش و اطلاق ادله و دلیل حرمت غش در ملاک جهل شخص است یا جهل نوعی یا هر دو باید؟

مختار استاد

به نظر می‌آید که باید اینجا ملاک را جهل شخصی قرار دهیم. سه احتمال است که ملاک جهل شخصی یا ملاک جهل نوعی باشد: یا اینکه ملاک اجتماع کلیهما باشد. به نظر می‌آید ظاهر ادله و متفاهم عرفی جهل شخصی است. جایی که طرف نمی‌داند و او مخفی می‌کند ولو اینکه غالب مردم می‌فهمند که سر این بنده خدا کلاه می‌گذارد مثلاً آدم کم هوشی یا متوسط الحالی است که سر او کلاه می‌رود ولو اینکه این معامله نسبت به آدم معمولی یا آدم پرفهمی غش نیست برای اینکه می‌فهمد. لذا به نظر می‌آید ادله انحلال پیدا می‌کند به هر دو مورد و در هر مورد صدق غش این است که یظهر ما لایضمر به حیثی که او هم متوجه قصه نیست ولو اینکه شأنش این است که نوع مردم این را می‌فهمند ولی او نمی‌فهمد. البته ممکن است کسی احتمال دهد که جمع ایندو است یعنی در جایی غش صدق می‌کند که شخص او و غالب مردم نفهمند. آن طرف هم این طور است که اگر نوع نمی‌فهمد ولی او می‌فهمد و توجه دارد صدق غش نمی‌کند. این غش شخصی است یعنی جهل و علم شخصی ملاک است نه عرفی. این ظاهر و متبادر از صدق مفهوم غش است که در مقام صدق، جهل و علم نوعی دخالت ندارد بلکه باید ببینیم شخص او چه تلقی از این معامله دارد.

نسبیت بحث

اگر او بفهمد که این عیب را دارد ولو اینکه هیچ کس نفهمد غش نیست و اگر او نفهمد ولو همه بفهمند غش است؛ و لذا است که اخفاء یک عیب ممکن است برای کسی غش شود و نسبت به دیگری غش نباشد و نسبی شود چون تابع جهل شخصی است نه جهل نوعی. این شخص اگر همین معامله را با آدمی هوشمند زرنگی انجام دهد غش نیست برای اینکه او می‌فهمد. در فعل او جهل شرط است لذا اگر او بداند مخفی کاری نیست. بحث علم غیب را کنار بگذارید. مثلاً ماشینی که موتورش پیاده شده است را طوری نشان می‌دهد که آکبند است و به من می‌فروشد و من چون اطلاع ندارم غش است ولی وقتی به شما می‌فروشد که آگاه هستید غش نیست چون می‌داند که می‌فهمید. اگر فکر کند جاهل است تجری است. اگر بداند او عالم است اشکالی ندارد مگر اینکه در قول کذب باشد. ظاهر را طوری نشان می‌دهد که گویا پیچ ماشین هم باز نشده است در حالیکه باز شده و این طرف چون نمی‌فهمد صدق غش می‌کند ولی نسبت به آقایی که در خرید و فروش ماشین مهارت دارد و با نگاه می‌فهمد غش نیست ولو اینکه این طور وانمود کرده است الا اینکه مستلزم کذب باشد یعنی در سخن بگوید این ماشین آکبند است و هیچ تغییری در آن ندادم و الا اگر سخنی نباشد و ظاهر را این طور نشان دهد، صدق غش نمی‌کند.

استصحاب

اگر معلوم نیست استصحاب جهل می‌کند. از نظر ظاهری گناه می‌کند. نمی‌داند که او عالم به این است یا نیست می‌گوید یک وقتی عالم نبوده است و الان هم عالم نیست لذا استصحاب جهل می‌کند آنوقت نتیجه‌اش این می‌شود که اینجا غش است. پس اگر بداند او جاهل است غش می‌شود و اگر نداند غش نیست. اگر شک کند که جاهل است یا جاهل نیست یا استصحاب جهل می‌کند و غش می‌شود اگر هم گفتیم استصحاب اصل مثبت است که ظاهراً اصل مثبت است آنوقت استصحاب در مرتبه بعد می‌آید که نمی‌داند این غش است یا غش نیست و اصل این است که غش نیست. جهل همان استصحاب است نمی‌داند که او عالم است یا جاهل است می‌گوید اصل جهل است یعنی استصحاب جهل. استصحاب اصل مثبت است. چون می‌خواهد این مفهوم را بگوید این ترتب عقلی بر آن است که او جاهل است پس این غش است. ترتب غش بر جهل ترتب شرعی نیست ترتب عقلی است و لذا اصل مثبت می‌شود.

جمع بندی

یا می‌گوییم مفهوم غش صادق نیست یا اینکه اگر مفهوم هم صادق باشد منصرف است؛ بنابراین گفتیم که تقوم صدق غش به جهل مشتری است. جاهل که باشد صدق غش می‌کند و الا اگر می‌داند و هر چقدر او ظاهر کاری کند غش نیست یا مفهوماً غش نیست یا ادله از این انصراف دارد. خدعه و فریب و نیرنگ هم این‌طور است و لذا در مقام دیپلماسی غش و خدعه نیست چون طرف می‌فهمد که این دروغ می‌گوید. در فرع هفتم مطرح کردیم که ندانستن شخصی او مقوم موضوع غش و حکم غش است یا ندانستن نوعی و شأنی کافی است؟ چون اینها از هم جدا می‌شوند و جدایی در آدم غبی و زکی است. آدم غبی چیزی را که نوعاً مردم می‌فهمند ولی آدم زکی چیزی که نوعاً مردم نمی‌فهمند می‌فهمد. ما گفتیم ملاک نوعی است یا شخصی یا جمع این دو. ظاهر این است که ملاک جهل جهل شخصی است یعنی حساب و کتاب با این است. اگر او می‌فهمد غش نیست ولو اینکه دیگران نفهمند و اگر او نمی‌فهمد ولو اینکه همه اهل عالم بفهمند غش است.

فرع هشتم

بعضی احتمال داده‌اند و گفته‌اند که غش در جایی صادق است که آگاهی به آن نقص و عیب مخفی داشته شده اختصاص به غاش داشته باشد و اما اگر اختصاص به خود غاش ندارد و دیگران هم متوجه می‌شوند غش نیست. معنای این سخن این است که گاهی شخصی که معامله‌ای را انجام می‌دهد و چیزی را می‌فروشد و عیبی را مخفی می‌کند و معیوب و ناقصی را تام و کامل وانمود می‌کند، این عیب چنان مخفی است که فقط خود او می‌فهمد و کس دیگری نمی‌فهمد ولی گاهی این عیب چیزی است

که دیگران هم می‌توانند بفهمند. پس این دو نوع است یک وقت عیبی که مخفی می‌کند لا يعرف الا من قبله مثلاً خودش بوده و کسی نبوده و در یک ظرف شیر یک لیوان آب ریخته که این لیوان آب را کسی نمی‌فهمد و عیب مخفی است طوری که لا يعرف هذا العیب احد الا الغاش؛ اما گاهی کسان دیگری هم با دقت می‌توانند بفهمند. بعضی احتمال داده‌اند که صدق غش در جایی است که لا يعرف العیب من قبله باشد و اما جایی که يعرف العیب من قبل الاخرین ولو اینجا او نمی‌فهمد ولی دیگران می‌فهمند غش نیست.

مختار استاد

به نظر می‌آید که در صدق غش فرقی نمی‌کند که فهم و آگاهی به عیب موجود فقط مخصوص خود غاش باشد؛ یعنی کاری انجام داده است که کسی نمی‌تواند بفهمد یا اینکه چیزی است که دیگران هم می‌توانند با دقت و آزمایشی بفهمند. فهم دیگران می‌توانند به شکل عادی و معمولی یا با اختبارات در جهازات اختباره و آزمایش امثال اینها باشد. اگر دیگران هم می‌توانند بفهمند یا حتی غالب مردم هم نمی‌فهمند ولی کسی هست که بفهمد باز هم غش صدق می‌کند و وجهی ندارد بگوییم غش مربوط به آنجایی است که لا يعرف العیب الا الغاش. آنجایی که يعرف العیب غیر از او و اهل فن هم می‌فهمند صدق غش می‌کند چون در ذهن قائل این است غش اخفائی است که فقط خودش می‌داند در حالیکه این دخالت ندارد؛ بنابراین امر هشتم این است که آیا در صدق غش شرط است که لا يعرف العیب الا من قبل البایع باشد یا اینکه نه ولو اینکه غیر از او اهل فن دیگری هم این عیب را می‌فهمند باز غش صادق است. احتمال داده شده است که اولی است ولی حق و ظاهر دومی است یعنی آنچه که عیب را مخفی می‌کند و طرف هم متوجه نمی‌شود غش است حال یا خودش تنهایی این عیب را می‌فهمد یا اینکه عیب در آزمایشگاه معلوم می‌شود و اهل فنی آن را روشن می‌کنند. پس در آن لا يعرف العیب الا من قبله شرط نیست بلکه اگر دیگران هم بفهمند این طور است.

جمع بندی

امر هفتم و هشتم مکمل هم هستند و درواقع به یک شکلی شاید کمی مقدم بر آن باشد؛ یعنی اینجا می‌گوییم لازم نیست عیب را کسی نداند مگر خود او. دیگرانی هم ندانند و بتوانند بفهمند غش صادق است. در امر قبلی گفتیم که جهل شخصی ملاک است نه نوعی و لذا اگر غالب مردم می‌فهمند و او نمی‌فهمد باز صدق غش می‌کند. این هم بحث دیگری است که اینجا صادق است. البته اینجا غالباً یا به لغت استناد می‌کنیم یا اینکه به انصرافات و ارتکازات عرفی تمسک می‌کنیم. دلیل لفظی در خیلی از این موارد نبود. در بحث هشتم بحث این است که در غش لا يعرف العیب الا من قبل البایع. چون مخفی می‌کند یعنی

خودش می‌داند و طور دیگری نشان می‌دهد حال آیا شرط است که فقط خودش بداند یا اینکه دیگران هم اگر بدانند کافی است؟

فرع نهم

گاهی نقصی که در این امر موجود است و او آن را تام وانمود و اخفاء نقص می‌کند خود غاش ایجاد کرده است و گاهی عیبی است که او ایجاد نکرده است و از قبل بوده و او به دست آورده و الان مخفی می‌کند. مثلاً یک وقتی شیر مخلوط به آب را خودش درست می‌کند ولی طوری وانمود می‌کند که طرف فکر میکند که این شیر الان دوشیده شده است و مخلوطی ندارد و گاهی دیگری این آب را در شیر ریخته و او می‌خرد و می‌فروشد یعنی حالت واسطه دارد. همیشه این طور نیست که عیبی را که مخفی می‌کند خود ایجاد کرده باشد گاهی این طور نیست و او یک واسطه است ولی می‌داند که این نقص ایجاد شده است و او طوری نشان می‌دهد که گویا شیر خالص است یا این ماشین آکبند است. حال آیا بین ایندو فرقی است یا نه؟

مختار استاد

به نظر می‌آید بین ایندو تفاوتی نیست. آنجایی که خود او این کار را کرده ممکن است بگوییم معصیت بیشتری دارد یا نه ولی خیلی واضح نیست گرچه در صدق عنوان و حرمت غش در مقام معامله فرقی نمی‌کند که خود نفس البایع احدث العیب و النقص و اخفاء فی مقام البیع یا اینکه بیع و یخفی العیب الذی کان موجوداً یعنی بواسطه غیر ایجاد نکرده است ولی می‌داند و الان اخفاء می‌کند. گرچه دروغ به قول است ولی از این حیث فرقی نمی‌کند. عیبی را مخفی می‌کند اظهار خلاف ما اضرر که وجود داشته بیده یا بید الغیر. فرقی نمی‌کند نه در صدق لغوی و نه در صدق ارتکازی و عرفی. این طور نیست که بگوییم اگر خودش ایجاد کرده است صدق غش می‌کند اما اگر واسطه است و از کس دیگری خریده و انجام می‌دهد صدق نمی‌کند و هیچ فرقی در این جهت ندارد.

فرع دهم

گاهی اخفاء عیب، بالقول است و گاهی بالفعل؛ یعنی در مقام معامله گاهی تعریف می‌کند و می‌گوید که این ماشین صفر کیلومتر است و یا شیر خاص است و... در حالیکه این طور نیست یعنی اظهار اخفاء قولی است. گاهی اظهار فعلی است یعنی

چیزی نمی‌گوید ولی فضا را طوری نشان می‌دهد که طرف کاملاً حس می‌کند که ماشین صفر کیلومتر می‌خرد بدون اینکه یک کلمه بگوید ولی در مقام و آرایش مقام معامله و چینش بحثها طوری است که چنین فکر می‌کند.

مختار استاد

در این جهت به نظر می‌آید فرقی ندارد و هر دو غش است. آنچه مهم است این است که لغت و یا ارتکاز ما بیش از این نیست که غش اخفاء عیب است و اظهار خلاف ما اضرار و الاظهار هذا یكون إما بالقول و إما بالفعل. گاهی مانعة الجمع است و گاهی هر دو یعنی طوری نشان می‌دهد و می‌گوید که اخفاء است لذا هر دوی اینها قطعاً مصداق غش است. البته این نکته را باید توجه داشته باشیم که در جایی که بگوید کذب در آن است یعنی علاوه بر غش عنوان کذب هم صادق است و لذا اگر طرف می‌داند ولی او می‌گوید این ماشین صفر کیلومتر است اینجا عنوان غش صادق نیست ولی کذب است؛ بنابراین در جایی که قولی باشد کذب است چون فعل را طوری نشان می‌دهد که در واقع نیست. بعداً می‌گوییم معلوم نیست کذب این موارد را بگیرد. کذب وصف قول است اما در مورد فعل کذب غیر صادق است. این روی مبنایی است که کذب اختصاص به قول دارد.

نسبت غش و کذب

بنابراین هر دو نوع اخفاء به قول و فعل مشمول حرمت غش است اما جایی که بالقول باشد علاوه بر حرمت غش حرمت کذب هم هست و به عبارت دیگر می‌شود بگوییم که بین عنوان کذب که وصف قول است و غش که وصف آن اخفاء در مقام عمل است عموم و خصوص من وجه است. گاهی هم کذب است و هم غش. آنجایی که می‌گوید این ماشین صفر کیلومتر است و طرف هم نمی‌داند این مورد هم غش است و هم کذب. گاهی غش است ولی کذب نیست آنجایی که نمی‌گوید ولی این طور وانمود می‌کند. گاهی هم کذب است ولی غش نیست آنجایی که طرف می‌داند که این عیب دارد ولی او به دروغ می‌گوید که این صفر کیلومتر است که اینجا فقط حرمت کذب است. واسطه دو نوع است گاهی واسطه بایع نیست و مال مربوط به کسی دیگر است و او فقط می‌فروشد. این بحث دیگری دارد اما واسطه‌ای که ما اینجا می‌گفتیم این است که خریده و مالک شده و فروشنده است. مثلاً وانمود می‌کند که به عنوان شیر خالص می‌فروشد و طرف هم نمی‌داند لذا صدق غش می‌کند ولو اینکه او آب را در شیر نریخته است. مثل اینکه شما ماشینی را که صد هزار کیلومتر کار کرده است به عنوان ماشینی که پنج شش هزار کیلومتر کار کرده خرید و مالک شد. طرف طوری نشان می‌دهد که کمتر رفته یعنی این طور نباید وانمود کند.